



Representing the Travel Writer's 'Other Identity' in Pietro Della Valle's *Travels in Persia*

Mahzad Sheikholislami^{1✉} Parisa Pooyandeh²

1. Department of Italian Language and Literature, Faculty of Foreign Languages and Literatures, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: msheikholislami@ut.ac.ir

2. Department of English Language and Literature, Faculty of Foreign Languages and Literatures, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: pooyandeh.p@ut.ac.ir

| Article Info | ABSTRACT |
|---|--|
| Article type: Research Article | A comparative study of the relations among nations and an evaluation based on the attitudes of "the Other" generates a deep insight; thence, travelogue is considered a profitable means in this regard. Within the path of knowing "the Other", the travel writer paces to know him/herself. Put another way, the writing would culminate in his/her own understanding along with "the Other". In this vein, the similarities and cultural differences which are formed in accordance with the travel writer's prior thought lines or prejudices, encompass a vast information regarding the travel writer's identity. Besides, the French school of Imagology, especially Daniel-Henri Pageaux's researches, is a valuable resource for analyzing such travelogues. For this purpose, Pietro Della valle's <i>Travels in Persia</i> has been taken into account to examine his constructed identity as an Italian/Eueopean "Other". Out of the very minute descriptions he generates regarding political, social, and cultural conditions of Iran in comparison with his own country or The Ottoman Empire, his own identity is constructed. |
| Article history: Received 15 December 2021 Received in revised form 01 March 2022 Accepted 13 March 2022 Published online January 2023 | |
| Keywords: imagology, travelogue, Della Valle, identity, self, other. | |

Cite this article: Sheikholislami Mahzad and Pooyandeh Parisa. "Representing the Travel Writer's 'Other Identity' in Pietro Della Valle's *Travels in Persia*" . *Research in Contemporary World Literature*, 27, 2, 2023, 1064-1094, -.DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.321603.2133>.



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.321603.2133>.



۱۰۶۵

پژوهش ادبیات معاصر جهان، دوره ۲۷، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، از صفحه ۱۰۶۴ تا ۱۰۹۴

شاپای چاپی (p-ISSN): ۲۵۸۸-۴۱۳۱ شاپای الکترونیکی (e-ISSN): ۲۵۸۸-۷۰۹۲

نشانی اینترنتی مجله: <http://jor.ut.ac.ir>، پست الکترونیک: pajuhesh@ut.ac.ir

بازنمایی و ترسیم ابعاد هویت «دیگری» سفرنامه‌نویس

زمینه پژوهش: سفرنامه پیترو دلا واله

مه زاد شیخ‌الاسلامی^۱ پریسا پوینده^۲

۱. گروه زبان و ادبیات ایتالیایی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران، تهران، ایران. msheikhislami@ut.ac.ir

۲. گروه زبان و ادبیات انگلیسی مقطع دکتری، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران، تهران، ایران. pooyandeh.p@ut.ac.ir

| اطلاعات مقاله | چکیده |
|--|--|
| نوع مقاله: مقاله پژوهشی | |
| تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۴ | بی‌گمان سفرنامه‌ها در راستای تبیین هویت ملت‌ها بر پایه نظرات «دیگری» به عنوان ابزاری مؤثر مطرح هستند. درحقیقت سفرنامه‌نویس در مسیر شناخت «دیگری» و به نوعی شناخت «خود» گام برمی‌دارد و فزون بر توصیف «دیگری» تصویرشده، «خود» تصویرگر را نیز معرفی می‌کند. بدین ترتیب شباهت‌ها و به ویژه تفاوت‌های فرهنگی که گاه مطابق الگوهای فکری پیشین سفرنامه‌نویس و در مواردی بر پایه تعصبات گوناگون شکل گرفته‌اند دربرگیرنده‌ی اطلاعات گسترده‌ای درخصوص هویت فرد تصویرگر می‌باشند. مکتب فرانسوی تصویرشناسی، بویژه پژوهش‌های دانیل هنری پاژو، ابزاری مناسب با هدف بررسی مفهوم هویت در سفرنامه‌ها ارائه می‌کند. در این جستار سفرنامه پیترو دلا واله را با هدف تحلیل دیدگاه وی به عنوان «دیگری» ایتالیایی-اروپایی و ترسیم ابعاد هویتی سفرنامه‌نویس بررسی می‌کنیم. دلا واله با توصیف شرایط گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و در مواردی قیاس این شرایط با آنچه نزد ملت خود، اروپاییان یا ترکان عثمانی رایج بود، اطلاعات ارزشمندی از ایران و ایرانیان دوره صفویان ارائه می‌کند؛ لیکن با نکته سنجی می‌توان از این مکتوبات در راستای شناخت نگرش «خود» سفرنامه‌نویس بهره جست. |
| تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۲/۱۰ | |
| تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۲ | |
| تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۱/۱۰ | |
| کلیدواژه‌ها: | |
| تصویرشناسی، سفرنامه، دلا واله، هویت، خود، دیگری. | |

استناد: شیخ‌الاسلامی مه زاد و پوینده پریسا. "بازنمایی و ترسیم ابعاد هویت «دیگری» سفرنامه‌نویس مورد پژوهی: سفرنامه پیترو دلا واله". پژوهش ادبیات معاصر جهان ۲۷، ۲، ۱۰۹۴-۱۰۶۴

۱۴۰۱، ۱۰۶۴-۱۰۹۴

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.321603.2133>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

نسبت برخی صفات و ویژگی‌ها به سایر جوامع یا نژادها تاریخچه‌ای دیرین دارد چراکه در گذشته، یک ملت در مواجهه با سایر ملت‌ها، آنها را در قیاس با خصوصیات قومی و ملیتی خود بررسی می‌کرد و هرآنچه را با الگوهای خود متفاوت می‌دید در قالب «دیگری» در نظر می‌گرفت. این الگوها بر اساس تفاوت‌های فرهنگی و قومی شکل می‌گرفتند و البته تهمی از تعصبات نژادی نبودند؛ لیکن همانطور که لیرسن^۱ و بلر^۲ اشاره می‌کنند، از زمانی که تعصب وطن‌پرستی و ملی‌گرایی به عنوان یک مسأله صرفاً تاریخی کنار گذاشته شد، ادبیات تطبیقی به منصفه ظهور رسید و تصویرشناسی^۳ به عنوان یکی از شاخه‌های ادبیات تطبیقی که به بازنمایی تصویر یک ملت در ادبیات می‌پرداخت پدید آمد. از آنجاکه این تصاویر گاهی با بازنمایی‌های بدخواهانه و بدبینانه درمی‌آمیختند، این نوع بازنمایی‌ها و رای مسائل سیاسی بررسی شد و ملیت به عنوان یک برساخت یا قاعده که بصورت ذهنی پیرامون آن واکاوی و بازسازی انجام می‌یافت در نظر گرفته شد (۲۰-۲۲).

عبارت تصویرشناسی نخستین بار در سال ۱۹۷۰ در آلمان به کار گرفته شد. پس از آن در فرانسه، بلژیک و پرتغال نیز به کار رفت، ولیکن در بریتانیا برای مدت زمانی طولانی از اصطلاح مطالعات تصویر^۴ استفاده می‌شد. در حالی که آثار ادبی، خواه در نقش خود و خواه در تنش با «دیگری»، همواره خواستار نظام‌مندی اولیه یا نظام‌مندی دگرباره هویت‌ها بوده‌اند؛ نقد تصویرشناختی در پی بازنمایی‌های ذهنی تنش با «دیگری» است (۷). بنابراین یکی از اهداف تحقیق در تصویرشناسی، کنار گذاشتن تعصباتی است که در نظام‌مندی بازنمایی‌های ادبی دخیل هستند.

^۱ Joep Leerssen

^۲ Manfred Beller

^۳ Imagology

^۴ Image Studies

سیموز^۱ در «نمونه تصاویر ادبی: روندهای پیکربندی (ناپیکربندی) در تصویرشناسی ادبی» تصریح می‌کند که در حال حاضر مطالعات تصویرشناسی به سه گونه تاریخی، اجتماعی و ادبی تقسیم‌بندی می‌شوند. نوع تاریخی به بررسی تصویرها و ضد-تصویرها از دوره‌های خاصی از تاریخ می‌پردازد. نوع اجتماعی، در پی درک ارتباطات اجتماعی است که تصاویر خودی و غیرخودی را ارائه می‌دهند و نوع ادبی تصویرشناسی به گونه‌ها و فرآیندهایی که این تصاویر را منتقل می‌کنند می‌پردازد. البته با وجود چند قسم بودن این مطالعات، همچنان تعیین مرزبندی برای آنها امکان‌پذیر نمی‌باشد و بر همین اساس است که مطالعه تصویرشناسی به صورت بینارشته‌ای بکار برده می‌شود (۲۴-۲۵).

پیشگامان تصویرشناسی ادبی در فرانسه ژان - ماری کاره^۲ و ماریوس - فرانسوا گویار^۳ هستند. از دیگر چهره‌های مطرح تصویرشناسی معاصر فرانسه دانیل هنری پاژو^۴، استاد ادبیات تطبیقی در دانشگاه سوربن، است. رویکرد این محقق بر اساس انسان‌شناسی لوی اشتراوس^۵ پایه‌گذاری شده است. پاژو به شخصیت‌پردازی ملیتی می‌پردازد و بر این عقیده است که هویت ملیتی انسان‌ها به عنوان یک برساخت یا قالب ذهنی در نظر گرفته می‌شود. بر همین اساس است که پاژو مطالعات مربوط به سفرنامه را در مرکز توجهات خود قرار داده است. در نظر این تصویرشناس، سفرنامه‌نویس همزمان با نظارت و واکاوی «دیگری» با ابراز دیدگاهش خود را سوژه درک و تحلیل مخاطب قرار می‌دهد. وی در مورد سفرنامه چنین می‌گوید:

نویسنده خود مسافر است و بر همین اساس هماهنگ کننده و راهبرنده روایت است. او به‌طور همزمان راوی، بازیگر، سوژه تجربه‌گر^۶ و نیز هدف تجربه‌شونده^۷ است. او برای

¹ Simões

² Jean-Marie Carré

³ Marius-François Guyard

⁴ Daniel-Henri Pageaux

⁵ Levi-Strauss

⁶ Experiencing subject

⁷ Experienced object

کنش‌های خود خاطرات می‌نویسد و بازیگر اصلی بر روی صحنه‌ای بیگانه^۱ و غریب است. او تنها شاهد است زیرا که تنها اوست که سفر می‌کند اما سفر نه تنها جابه‌جایی در مکان تاریخی و جغرافیایی است بلکه جابه‌جایی در فرهنگ مشاهده‌گر نیز محسوب می‌شود. فقط زمانی که این مشاهده‌گر از واژه‌های خاص موجود در ذخیره فرهنگی‌اش استفاده می‌کند، می‌توان گفت او آن سرزمین را با نگاه خاص خود دیده است (پاژو، به نقل از چن^۲ ۱۰۱).

به عبارتی دیگر سفرنامه‌نویس در نقش «ناظر»، هنگام نگارش رخدادها و روایت تجربیات سفر در مواردی به صورت آشکار و در برخی دیگر به صورت پنهان نقطه نظرات و مواضع خود را نیز مکتوب می‌کند. در این جستار مطابق مراحل خوانش تصویر پاژو، ۵ مکتوب ترجمه شده از سفرنامه پیترولا^۳ واله^۴ و متن اصلی آن به زبان ایتالیایی را ابتدا در سطوح لغوی و ساختاری بررسی می‌کنیم؛ سپس نتایج حاصل را با هدف شناخت ابعاد هویتی و تعیین نگرش این سفرنامه‌نویس به ایران و ایرانیان، در مبحث تقسیمات گفتمان اجتماعی پاژو تحلیل می‌کنیم.

سفرنامه پیترولا واله (۱۶۵۲-۱۵۸۶)

سفرنامه دلا واله مجموع ۵۴ نامه‌ای است که در طول سفر^۴ به دوست فرهیخته خود، ماریو اسکپیانو^۵، نوشته است. این جهانگرد انتظار داشت که اسکپیانو نامه‌ها را به صورت گزارش سفر نظم و ترتیب داده و منتشر نماید؛ لیکن در بازگشت متوجه شد که این امر صورت نپذیرفته است؛ بدین ترتیب او تصمیم گرفت مکتوبات خویش را پس از مرور و زدودن نادرست‌نویسی‌ها به همان صورت نامه به انتشار رساند. این امر درخصوص سفرهایش در ترکیه و ایران میسر شد، لیکن به علت مرگ نابهنگامش نتوانست بخش سفر به هند را بازبینی کند. هر بخش شامل ۱۸ نامه است و حجیم بودن بخش ایران بر مفضل‌تر بودن نامه‌های ارسالی از ایران دلالت دارد. بخش نخست، سفر به ترکیه، در زمان حیات دلا واله در سال ۱۶۵۰ منتشر شد، بخش سفر به

^۱ Exotic

^۲ Chia-Hwan Chen

^۳ Pietro Della Valle

^۴ (۱۶۱۴-۱۶۲۶)

^۵ Mario Schipano

ایران در زمان مرگ نویسنده در دست چاپ بود و در دو قسمت به همت همسر و فرزندانش در سال ۱۶۵۸ به چاپ رسید. بخش سوم مربوط به هند و بازگشت به وطن نیز در سال ۱۶۶۳ به همت فرزندانش منتشر شد. سفرنامه دلا واله در قرن هفدهم به چند زبان اروپایی ترجمه شد. شایان ذکر است که تطبیق نسخه خطی سفرنامه با نسخ چاپ شده آن حساسیت سانسور وقت را بر پاره‌ای از مسائل سیاسی و مذهبی برجسته می‌سازد. این اعمال سانسور بویژه در بخش ایران مشاهده می‌شود چرا که دلا واله از انتقادات شاه عباس کبیر از سلاطین غرب^۱ و گرویدن برخی از اتباع عیسوی شاه عباس به دین اسلام^۲ روایت می‌کند. (شفا ۲۱)

ایران

دلا واله در ژانویه ۱۶۱۷ وارد ایران می‌شود، وی در طول اقامت قریب به ۶ سال خویش در ایران شاهد عینی وقایع بسیار پراهمیتی همچون جنگ ایران و عثمانی و رانده شدن پرتغالی‌ها از مناطق تحت اشغال ایشان در جنوب ایران (بندر هرمز) است. این جهانگرد در ژانویه سال ۱۶۲۳ از بندرعباس عازم هند شد.

نخستین ترجمه از این سفرنامه به قلم شیوای استاد شعاع‌الدین شفا از نسخه اصلی به زبان ایتالیایی در سال ۱۳۴۸ در انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شد. این ترجمه، از بخش ایران ۵ مکتوب ارسالی از اصفهان را شامل می‌شود.^۳ در پیشگفتار این ترجمه ارزنده، استاد شفا رخدادهای و روند زندگی دلا واله را با جزئیات تشریح و توصیف کرده و توضیحات جامعی

^۱ نمونه‌ای از این دست در صفحات شماره (۲۴۵-۲۴۲) ترجمه استاد شفا از سفرنامه آمده است. در نسخه‌های چاپی وقت، پرسش و پاسخ شاه عباس با دلا واله درخصوص علل عدم مبارزه مسیحیان با ترک‌ها و قصور پاپ در رهبری این حرکت حذف شده است؛ و این میحث تنها در نسخه‌ی خطی یافت می‌شود. لازم به ذکر است که این صفحات در نسخه‌ی الکترونیکی برایتون نیز موجود نیستند.

^۲ نمونه‌ای دیگر در صفحات شماره (۱۷۴-۱۷۲) ترجمه سفرنامه آمده است. استاد شفا در پاورقی صفحه ۱۷۳ به سانسور بندی اشاره می‌کند که از نقش خلیفه عیسویان و تلاش وی در پرداخت قروض مسیحیان به شاه عباس جهت حفظ دین ایشان سخن می‌گوید. این بند در نسخه الکترونیکی برایتون نیز موجود نیست.

^۳ چاپ برایتون این سفرنامه در دو جلد منتشر شده است. جلد نخست ۱۸ نامه ارسالی از ترکیه به همراه ۵ نامه ارسالی از ایران (از شهر اصفهان) و جلد دوم ۱۳ نامه دیگر ارسالی از ایران و ۱۸ نامه ارسالی از هند را دربرمی‌گیرد. دکتر شفا در ترجمه خود از جلد نخست این سفرنامه مکتوب دوم را به دلیل تمرکز جهانگرد بر امور شخصی ترجمه نکرده‌اند.

درخصوص مراحل تألیف و تنظیم سفرنامه وی، ترجمه‌ی آن به دیگر زبان‌ها و همچنین سایر آثار این جهانگرد آورده است.

شایسته‌ی یادآوری است که در چند سطر پایانی پیشگفتار، استاد شفا به تعصب دلاواله در مقوله‌ی مذهب اشاره کرده و البته در ترجمه‌ی سفرنامه از برگردان عبارات و بندهایی که مبین غرض‌ورزی این جهانگرد با دین اسلام است خودداری کرده؛ در پاورقی به حذف این مطالب اظهار داشته است.

برگردان کامل این سفرنامه به همت استاد محمود بهفروزی از ترجمه فرانسه آن در سال ۱۳۸۰ صورت پذیرفته است. در این جستار به ترجمه^۱ استاد شفا که از زبان ایتالیایی و از چاپ برایتون^۲ (۱۸۴۳) انجام گرفته است مراجعه کرده‌ایم.

پیشینه‌ی پژوهش

پاژو و ژان مارک مورا^۳ مهمترین محققانی هستند که تصویرشناسی ادبی را در فرانسه تداوم بخشیده‌اند. مطالعات گسترده‌ی پاژو با هدف بازنمایی «دیگری» در عرصه تقابل نگاه «ناظر» با سوژه «منظور» در سفرنامه‌ها تبلور می‌یابد؛ چرا که این منابع ادبی، راوی تجربه زیست سفرنامه‌نویس «ناظر» در فرهنگ «دیگری» هستند. پاژو در فصل تصویرشناسی در کتاب *ادبیات عمومی و تطبیقی*^۴ از سفرنامه به عنوان یکی از حوزه‌های پژوهشی تصویرشناسی نام برده است. مورا نیز در اثر خود با عنوان *اروپای ادبی و آن دیگر سرزمین*^۵ تأکید دارد که منابع مناسب مطالعات تصویرشناسی سفرنامه‌ها و آن دسته از آثار داستانی‌ای هستند که شخصیت‌های خارجی دارند یا یک تصویر کلی از کشوری خارجی ارائه می‌دهند.

در ایران مقاله‌ی «درآمدی بر تصویرشناسی: معرفی یک روش نقد ادبی و هنری در ادبیات تطبیقی» نوشته دکتر نامور مطلق که در سال ۱۳۸۸ در مجله *ادبیات تطبیقی* جیرفت به

^۱ چاپ دوم ترجمه شعاع‌الدین شفا در سال ۱۳۷۰ در نظر گرفته شده است.

^۲ Brighton

^۳ Jean-Marc Moura

^۴ *La littérature générale et comparée*

^۵ *L'Europe littéraire et l'ailleurs*

چاپ رسیده است را باید نخستین منبع علمی دانست که در راستای تبیین مبحث تصویرشناسی و جایگاه آن در حوزه‌ی ادبیات تطبیقی منتشر شده است. دکتر دومینیک کارنوی ترابی و منیره اکبرپوران نیز در «دوگانه هویت/غیریت و بازتعریف نوع ادبی حماسه» که در سال ۱۳۹۵ در دو فصلنامه نقد زبان و ادبیات خارجی به چاپ رسیده است مباحث پاژو درخصوص تقابل «خود» و «دیگری» را به تفصیل بیان می‌کنند.

چهارچوب نظری که مقالات مذکور ارائه می‌کنند علاوه بر تعیین شاخصه‌های فرهنگی کشور میزبان، تحلیل و واکاوی دیدگاه سفرنامه‌نویس نسبت به مردمان کشور میزبان را نیز میسر می‌سازد؛ لیکن بررسی مطالعات گوناگونی که تا به اکنون در ایران بر مقوله سفرنامه صورت گرفته مشخص می‌سازد که این تألیفات به بازسازی هویت فرد سفرنامه‌نویس نپرداخته‌اند و بر اهمیت مطالعه سفرنامه‌ها و بازنمایی شرایط ایران و ویژگی‌های ایرانیان متمرکز بوده‌اند. از میان مقالات بسیاری که با محوریت موضوعی مذکور تألیف شده‌اند می‌توان به «تأثیر سفرنامه‌های فرانسوی مربوط به ایران بر ذهنیت خوانندگان در قرن هجدهم» نوشته حسن فروغی و «خودی از نگاه دیگری در سفرنامه نیکولا بوویه» نوشته فاطمه خان محمدی و الناز عالی اشاره کرد.

مقاله‌ی «تصویر ایران و ایرانی در سفرنامه ژان شاردن - تأملی در انگاره‌آفرینی و کلیشه‌ها در ذهنیت سفرنامه‌نویس» را می‌توان یکی از موارد نادری دانست که در آن فرزانه علوی زاده به سفرنامه‌نویس نیز توجه داشته و بینش و ویژگی‌های شاردن را به صورت محدود به تصویر کشیده است. البته در اینجا شایسته است از «مطالعه‌ی تصویرشناختی غرب در سفر/امریکا جلال آل‌احمد» نوشته ابراهیم سلیمی کوچی و سمانه شفیعی نیز نام برد. نویسندگان در این مقاله با تکیه بر محوریت مضمونی «دیگربودگی» شرقیان در برابر غربیان در نظر آل‌احمد، سفر/امریکا ی وی را بررسی می‌کنند.

شایان ذکر است که مطالعات بر سفرنامه دلا واله به زبان ایتالیایی نیز اغلب به اهمیت این سفرنامه در مباحث زبان‌شناسی، شرق‌شناسی و ایران‌شناسی پرداخته‌اند. در این خصوص می‌توان به تألیفات اتوره روسی^۱ و کارلا مازتی^۲ اشاره کرد.

در این جستار برای نخستین بار سفرنامه پیتر دلا واله، جهانگرد ایتالیایی، در چهارچوب علمی-پژوهشی و با هدف ترسیم هویت و دیدگاه خود سفرنامه‌نویس مورد بررسی قرار می‌گیرد.

چهارچوب نظری تحقیق

پاژو اذعان می‌دارد که «تصویر مجموعه‌ای از عقاید و احساسات درباره بیگانه است که در فرآیند ادبی شدن و اجتماعی شدن قرار می‌گیرند.» (کارنوی ترابی - اکبرپوران ۹۳) بدین ترتیب در نظر پاژو تصویر ابزاری است که با تأمل و تعمق بر آن دستیابی به ساختار ذهنی فردی یا جمعی، که «دیگری» را با هدف تعریف و داوری ترسیم کرده میسر است. درحقیقت تحلیل و بررسی این تصویر می‌تواند علاوه بر بازنمایی «دیگری» تصویرشده، ویژگی‌های هویتی «خود» تصویرگر را نیز ترسیم کند. همچنین پاژو تأکید می‌کند: «هر تصویری موجب یک آگاهی هر چند مختصری از یک «من» نسبت به یک «دیگری»، یک «اینجا» نسبت به یک «آنجا» است.» (نامور مطلق ۱۲۳) به عبارتی دیگر تصویر فزون بر اطلاعات هویتی افراد، درخصوص نظام‌های در برگیرنده آنان نیز مخاطب را آگاه می‌سازد. بنابراین با توجه به رابطه متقابل هویت فردی - اجتماعی با نظام پیرامون، می‌توان نتیجه گرفت که تصویر مجموعه‌ای از اطلاعات ارزشمند را در زمینه‌های گوناگون تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ارائه می‌دهد و این بار دیگر تأکیدی است بر این امر که واکاوی تصویر می‌تواند به عنوان ابزاری جهت تعیین نقطه نظر و نگرش «خود» تصویرگر و ترسیم ابعاد هویتی وی به کار گرفته شود.

پاژو مطالعات تصویرشناسی در متن را به سه دسته لغوی، ساختاری و «عرصه» تلاقی این دو تقسیم می‌کند. در مطالعات لغوی، واژگان زبان کشور میزبان و واژگانی که سفرنامه‌نویس در ترسیم تصویر این سرزمین به کار گرفته بررسی می‌شوند. در میان واژگان دسته دوم صفات و

^۱ Ettore Rossi

^۲ Carla Masetti

تقسیم بندی آن‌ها به مثبت و منفی نقش ویژه‌ای دارند. در مرحله ساختاری، مؤلفه‌هایی که بر اساس آنها متن پایه‌گذاری شده و در ارائه تصویر «دیگری» دخیل هستند تحلیل می‌شوند. به عبارتی دیگر واحدهای مضمونی، چهارچوب مکانی - زمانی و شخصیت‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند. در پایان، تلاقی مطالعات لغوی و مطالعات ساختاری در «عرصه» گفتمان اجتماعی بررسی می‌شود. در این بخش نوسان میان مبانی و ساز و کار جهان‌بینانه دخیل در شکل‌گیری هویت «دیگری» لحاظ می‌شود و در این مرحله است که از نظر پاژو تقابل با «دیگری» در سه نگرش اصلی ظهور پیدا می‌کند. در حالت اول، واقعیت فرهنگ بیگانه نسبت به فرهنگ خودی/ملی فراتر دیده شده و شیدایی^۱ شکل می‌گیرد. در حالت دوم که برعکس حالت اول است، فرهنگ بیگانه نسبت به فرهنگ خودی/ملی فروتر دیده شده و هراس^۲ پدید می‌آید. حاصل این دیدگاه شکل‌گیری سرابی از فرهنگ خودی است که برتر قلمداد شده و در اثر آن «دیگری» نه تنها دیده نمی‌شود بلکه خاموش نیز می‌گردد. در حالت سوم، دو فرهنگ کمابیش هم‌سطح قلمداد شده و هر یک جایگاه خود را دارد. این احترام متقابل با عنوان دوستداری^۳ تعریف می‌شود و تنها حالت تبادل واقعی و مراوده دوطرفه است (پاژو، به نقل از دافی^۴ ۲۱۲). حالت چهارمی نیز در توضیحات پاژو آمده است، بر اساس این نگرش تفاوت‌ها میان دو فرهنگ حذف شده و هویتی واحد شکل می‌گیرد (مول^۵ ۱۶۷).

زمانی که دیدگاه مبتنی بر شیدایی و هراس نسبت به فرهنگ بیگانه شکل می‌گیرد به جای تصویر با سراب مواجه هستیم، به عبارتی دیگر هنگامی که نسبت به فرهنگ بیگانه شیدا محوری مطرح می‌شود، بازنمود بیگانه بیشتر از تصویر با سراب ارتباط پیدا می‌کند و در حالت دوم این فرهنگ خودی است که به سراب تبدیل می‌شود. البته لازم به ذکر است که سراب تصویری دروغین و در تضاد با نمونه حقیقی نیست بلکه یک برساخت است. بنابراین سراب از

^۱ Mania

^۲ Phobia

^۳ Philia

^۴ Brian Duffy

^۵ Nora Moll

دید پاژو یک درک مورد نیاز و مورد نظر است که صرفاً فرهنگ خود یا دیگری را برتری می‌بخشد (پاژو، به نقل از دافی ۲۱۵). لازم به یادآوری است که این دیدگاه‌ها ممکن است به صورت همزمان در یک متن حضور داشته باشند و از یکی به دیگری گذر شود؛ خصوصاً در نمونه‌هایی که دو قطب متضاد شیدایی و هراس محور بروز می‌کنند.

در این جستار مطابق با مراحل خوانش تصویر پاژو به برجسته کردن واژگان، واحدهای مضمونی و بندهایی که پیتر و دلا واله، سفرنامه‌نویس ایتالیایی، در بیان دیدگاه خود نسبت به ایران و ایرانیان به کار گرفته پرداخته و با مطالعه درون‌مایه‌ای تصاویر، موضع‌گیری این جهانگرد را در مقوله‌های گوناگون درخصوص ایران و ایرانیان مشخص می‌کنیم. سپس بر اساس مجموع اطلاعات به دست آمده ابعاد هویتی دلا واله را ترسیم می‌کنیم.

۲. بحث و بررسی

درخصوص دلایل دلا واله برای سفر به ایران می‌توان به اظهارات وی در مکتوب سوم از اصفهان اشاره کرد. این جهانگرد وصفی که از کردار شاه عباس شنیده و اشتیاق به دیدار وی را سبب عزیمت از موطن و سفر به ایران ذکر کرده و با اشاره به دشمنی دیرینه خویش با ترکان عثمانی، که در طول سفر و عبور از سرزمین‌های ایشان با مشاهده ستمی که بر مسیحیان روا می‌داشتند بیشتر شده بود، به تحسین شاه عباس می‌پردازد چراکه وی علاوه بر مبارزه با ترک‌ها بارها مسیحیان را نیز به این امر فراخوانده بود. همچنین این جهانگرد دلیل دیگر سفر خود را به ایران جلب نظر شاه عباس به شرایط دشوار مسیحیان مقیم سرزمین‌های عثمانی و فراهم آوردن اسباب لازم جهت اسکان ایشان در ایران ذکر می‌کند.

مطالعه‌ی دقیق دلایل سفر دلا واله خود به تنهایی مضامین اصلی و مؤلفه‌های تاریخی – مکانی‌ای را که متن سفرنامه بر اساس آنها نگاشته شده برجسته می‌کند. موضع‌گیری دلا واله مقابل ترکان عثمانی، شیفتگی وی به شاه عباس و اهمیت ویژگی مدارای دینی رایج در سرزمین ایران در آن بازه تاریخی در نظر این جهانگرد از جمله مواردی هستند که به دفعات در سراسر

سفرنامه تکرار می‌شوند و در مطالعات ساختاری سفرنامه برای ترسیم نگرش دلا واله در خصوص ایران و ایرانیان حائز اهمیتی ویژه هستند.

در همان سطور نخست مکتوب اول از اصفهان به تاریخ ۱۷ مارس ۱۶۱۷، دلا واله با اشاره به جنگ میان ایران و عثمانی و هراس ناشی از این جنگ برای بازرگانان و مسافران، از ایرانیان به عنوان دوستان ملت خویش یاد می‌کند و نگرش مثبت خود را به ایرانیان صراحتاً ابراز می‌دارد: «من که مشتاق ادامه مسافرت بودم و بعلاوه دلیل نداشت از ایرانیان که دوستان ملت ما هستند هراسی داشته باشم [...]»^۱ (شفا ۱).

در ادامه مسیر دلا واله از نخستین برخورد با سواران ایرانی پس از عبور از قصر شیرین ابراز شادمانی کرده و این دیدار را رهایی از مردمان متظاهر و سبک مغز می‌داند. دلا واله با به‌کارگیری فعل «شادمان شدن» به همراه قید مقدار بر نگرش مثبت خویش به مردمان ایران تأکید می‌کند:

... از دور عده‌ای سواران ایرانی را دیدیم که از افراد کاظم سلطان حاکم آن ناحیه بودند و او همان کسی است که به مندلی یورش آورده و آنجا را ویران ساخته بود.

با دیدن این افراد خیلی شادمان شدم زیرا متوجه شدم که به این ترتیب از دست مردمان نفهم و پرمدها خلاص شده‌ایم.^۱ (۸)

لازم به ذکر است که در فراز فوق واژه Farisei به معنای «ریاکاران» برای اشاره به ترک‌ها بکار رفته است. دلا واله در سفرنامه خود بارها به برتری ایرانیان به ترک‌ها در موارد گوناگون اشاره کرده است. در این میان می‌توان به مواردی همچون مقایسه امور امنیتی (۲۸/۴۴۸)، شهرسازی اصفهان و قسطنطنیه (۳۵/۴۵۴)، تعداد فرهیختگان در دو سرزمین (۸۱/۵۰۱)، میزان رواداری دینی و اجازه ساخت اماکن مذهبی غیرمسلمان (۱۷۴/۶۰۰) و پذیرش بحث و مباحثه درخصوص امور دینی (۳۲۴/۷۰۶) اشاره کرد.

^۱ Io, che aveva voglia di fare il viaggio, e de' Persiani, come di amici della mia nazione non aveva che dubitare ... (426)

همچنین در بند ذیل نیز برتری ایرانیان بر ترکان نزد دلا واله به وضوح مشاهده می‌شود. این ابراز نظر بویژه به محض ورود به کنگاور درخصوص مردمان و فرهنگ جای تأمل دارد و بی‌گمان بر جایگاه والای ایران و ایرانیان در نظر دلا واله در قیاس با ترکان دلالت دارد. چنانچه می‌بینیم در ادامه کلام بار دیگر دلا واله بر هم سطح بودن سرزمین ایرانیان و سرزمین‌های مسیحی اشاره می‌کند و فرودستی ایرانیان را تنها در امور ساخت و ساز شهری و هنر آشپزی ذکر می‌کند.

روز جمعه بیستم ژانویه در سرزمین دیگری که نام آن کنگاور بود بار افکندیم. به محض رسیدن به ایران هرکس متوجه برتری شایانی که این سرزمین از لحاظ خوبی و صفای مردم و فرهنگ و هرگونه کیفیات دیگر به‌ترکها دارد می‌شود و من به جرأت می‌توانم بگویم این خطه به هیچ وجه کمتر از سرزمین‌های مسیحی نیست و یا اگر باشد فقط از لحاظ خانه سازی و غذاهای لذیذ است^۲ (۱۹).

هنر معماری و شهرسازی

دلا واله در هنگام ورود خود به ایران با صراحت درخصوص معماری ایرانیان ابراز نظر کرده و در قیاس با ممالک غرب آن را در جایگاهی فروتر قرار می‌دهد. این جهانگرد بارها در سفرنامه خود به مراتبی حاکی از ضعف ایرانیان در شهرسازی و ساختمان‌سازی اشاره کرده و با توجه به مجموع واژگان و جملاتی که در بیان نظر خود به کار گرفته باید گفت در این خصوص آشکارا نگرش هراس محور اتخاذ می‌نماید. در مکتوب اول درخصوص توصیف شهر همدان

¹ Alla vista di costoro io mi rallegrai molto, parendomi già di esser fuori delle man dei Farisei ... (431)

² Il venerdì al 20 di gennaio andammo da alloggiare in un'altra grossa terra chimata Chienghieuer; e già cominciai a conoscere il vantaggio grande che tiene il paese della Persia a quel della Turchia, di bontà, di popolazione, di coltura e d'ogni altra circostanza; giudicandolo io insomma, o non inferiore alla cristianità, o solamente nelle fabbriche ed in certa squisitezza di delizie. (440)

صفت «بدوی» را به کار می‌برد و این شهر را در موارد گوناگون شبیه به «دهات» می‌داند.^۱ (۲۱) در مکتوب چهارم دلا واله در توصیف شهر کاشان به جز زیبایی و هماهنگی چهار سوق بازار تأکید می‌کند که هیچ معماری دیگری شایسته توصیف در این شهر ندیده است.^۲ (۱۳۸) خانه‌های شهر ساری^۳ و شهر اردبیل^۴ نیز در توصیفات این جهانگرد ساختمان‌هایی «نامناسب» و «نازیبا» دارند. دلا واله در دیدار از شهر تهران به باغ‌های بزرگ و نه‌رهای پرآب اشاره کرده و سپس متذکر می‌شود که به جز موارد مذکور ساختمان یا اثر قابل توجهی در این شهر نیست.^۵ (۲۸۸) در نمونه‌ای دیگری، پس از بازدید از شهر اشرف و باغی در این شهر که به زنان اختصاص داده شده به نابلدی یا بی‌توجهی مردمان مشرق زمین در درختکاری، ساخت حوضچه‌ها و فواره‌هایی به سبک ایتالیایی اشاره می‌کند: «ردیف‌های درختکاری شده، حوضچه‌ها و دیگر هنرمندی‌هایی که ما به کار می‌بریم، دیده نمی‌شدند و در کل در مشرق زمین دیده نمی‌شوند؛ یا این مردمان آنها را بلد نیستند یا توجه‌ای به آنها ندارند»^۶ (ترجمه نگارنده).

در مکتوب پنجم دلا واله در توصیف «باغ بهشتی» در شهر قزوین لقب «بهشتی» را مناسب آن ندانسته و نام‌های «باغ جنگلی» یا «جنگل مسکونی» را مناسب‌تر می‌خواند؛ چراکه در قیاس با مناظر مشابه در سرزمین خود به‌جز بزرگی باغ، انبوه چنارها و سایه حاصل از درختان

^۱ Di Hamadan, dirò a V.S. che è città grande assai, [...]: ma è rozza, ed ha un poco del contadinesco, tanto nelle fabbriche, quanto negli abiti e nelle altre cose. (441)

^۲ Dentro le strade del bazar, ovvero mercato, e delle botteghe sono al solito coperte in volta di buona fabbrica, e nel mezzo del bazar si trova una piazzetta quadra, fatta di nuovo, bianca e molto pulita, con muri pieni di balconi e finestre fatte a misura e di concerto da tutte le parti che è galante assai: ma del resto non vidi cosa alcuna di notevole. (563)

^۳ [...] arrivammo a Sarù, chè è un luogo grande e popolato, dove vi è anche casa del re; e va nel numero delle città, ma non è murato intorno, nè vi sono case di molto buona fabbrica [...]. (595)

^۴ Le strade son brutte, cioè non uguali, nè diritte nè lunghe per lo più, ma confuse, torte e male ordinate; le fabbriche per ordinario poco buone, ma il popolo è grande, per quella città che è, e la roba di ogni sorte vi si trova in abbondanza [...]. La piazza grande è della solita forma quadrilunga, ma con cattive fabbriche attorno [...] (780)

^۵ Del resto non vi è nè fabbrica, nè altra cosa di notevole [...] (703)

^۶ Spalliere, fontane e simili galanterie che usiamo noi altri, non vi erano, nè si trovano per l'Oriente; o che non le sappiano fare, o che non se ne curino. (674)

مورد دیگری را در این باغ نمی‌بیند که شایسته نسبت «بهشتی» یا مقام شاه عباس باشد. این جهانگرد در نهایت توصیف خود را از این باغ، با مثل در «سرزمین کورها کسی که یک چشم دارد خوشبخت است» به پایان می‌برد.^۱ (۳۱۱) به کارگیری این مثل از سوی دلا واله تأکیدی بر نگرش فرودستانه وی بر هنر شهرسازی ایرانیان است.

دلا واله در مکتوب چهارم خانه‌های شهر قزوین را با نمایی «زشت» و غالباً «مخروبه» توصیف می‌کند. خیابان‌ها را بسیار «زشت»، «تنگ»، «کج»، «فارغ سنگفرش و پر از گرد و غبار و بازارها را «بدساخت» و «زشت» تشریح می‌کند. وضعیت شهر حیرت این جهانگرد را از این امر که قزوین زمانی پایتخت بوده برمی‌انگیزد و اذعان می‌دارد که قزوین را از سطح انتظار خویش پایین‌تر یافته و متذکر می‌شود که شهر اصفهان را از سطح انتظار خود بالاتر یافته بوده است.^۲ (۲۹۱-۲۹۰) دیدگاه فرودستانه‌ای که دلا واله در زمینه‌ی شهرسازی و هنر معماری برای ایرانیان در نظر دارد تنها با مشاهده‌ی شهر اصفهان تغییر می‌کند و به عبارتی صحیح‌تر متحول می‌شود. این جهانگرد در مکتوب اول در همان ابتدای ورود به اصفهان (چهارشنبه ۲۲ فوریه) این شهر را با صفات «بزرگ»، «زیبا» و «پرجمعیت»^۳ توصیف می‌کند و از تلاش‌های شاه عباس در راستای عظمت این شهر از جهات گوناگون بویژه معماری و تجاری سخن می‌گوید.

^۱A questo giardino, che qui chiamano del Paradiso, io darei piuttosto nome di giardino selvatico, ovvero e forse meglio, di selva domestica, perchè non vi è altro che una quantità innumerable di alberi grandissimi e foltissimi di platani, che lo rendono tutto ombroso; [...] ed insomma, dalla grandezza, dall'ombra e da quegli alberi in poi, non vi è del resto cosa che ne' paesi nostri meritasse nome di paradiso, nè di reale: ma in terra di ciechi, dove è beato chi ha un solo occhio, merita questo e molto più. (723)

^۲ Le case sono poco buone, e di fuori molto brutte, e gran parte ora rovinata [...]. Le strade sono bruttissime, strette, torte, non lastricate e polverosissime [...]. I bazar ancora son di mala e brutta fabbrica [...]. Insomma Cazuin, per esser stata tanto tempo reggia di questi paesi, e per la fama che ha nel mondo, mi riuscì manco della opinione che io aveva; così come Ispahan mi riuscì più, e mi par degna infine della poca affezione del re Abbas [...]. Due cose che mi vi son piaciute. Una la porta del re, cioè del palazzo reale [...]. L'altra cosa, che dissi, che mi piaceva in Cazuin, è il meidan grande, cioè la piazza maggiore [...]. Non è così grande nè così bello, come quello di Ispahan, ma poco manco [...]. I portici intorno sono di mala e vecchia fabbrica [...]. (705-706)

^۳ [...] Ispahan, che è città grande, bella e popolata [...] (453)

دلا واله در توصیف اصفهان تنها قسطنطنیه را در مشرق زمین شایسته قیاس با آن دانسته و در این قیاس صراحتاً نظر خویش را بیان کرده و اصفهان را برتر از قسطنطنیه دانسته است: «در مشرق زمین به استثنای قسطنطنیه و حومه آن واقعاً هیچ‌یک از نقاط دیگر را نمی‌توان با اصفهان مقایسه کرد و نسبت به قسطنطنیه نیز اصفهان نه تنها از بسیاری جهات مساویست، بلکه به نظر من از آن برتر است»^۱ (۳۵).

در ادامه دلا واله این برتری را در ساخت ابنیه و بازارهای اصفهان نیز برشمرده و بارها از صفات مثبت در توصیف شهرسازی اصفهان استفاده می‌کند. قابل توجه است که این جهانگرد با ذکر جمله «در مجموع نسبت به مشرق زمین بسیار خوب کار شده است.» بار دیگر بر نظر خود بر فرادستی جایگاه غرب در هنر معماری و شهرسازی تأکید می‌کند:

روی هم رفته می‌توان گفت با وجودی که ساختمان‌ها بلند نیستند - چرا که غالباً مردم در سطح زمین زندگی می‌کنند- و به بلندی عمارات قسطنطنیه نمی‌رسند مع هذا در کل به ساختمانهای قسطنطنیه برتری دارند و در مجموع نسبت به مشرق زمین بسیار خوب کار شده است. به خصوص بازارها بهتر از این نمی‌توانند باشند، ساختی عالی دارند، بزرگ و گاهی هم اندازه هستند با نظمی بسیار خوب در معماری؛ بعلاوه در آن امتعه و کالا از هر نوع به حد وفور وجود دارد و دالان‌ها را طوری تقسیم‌بندی کرده‌اند که هر قسمتی به متاعی تخصیص یافته و این امر موجبات تسهیل امر داد و ستد را فراهم آورده است^۲ (۳۷).

دلا واله از میدان شاه و خیابان چهارباغ به عنوان دو مکانی یاد می‌کند که به زعم وی، همتایی در قسطنطنیه و حتی در سرزمین‌های مسیحی ندارند. این جهانگرد با توجه به نظم،

^۱ [...] e tale insomma che infin adesso in tutto Levante non ho veduto meglio, eccettuando le cericostanze del sito di Costantinopoli, la quale però Ispahan in molte e molte cose, non solo agguaglia, ma al mio parere anche supera. (454)

^۲ In quanto alle fabbriche, in generale, son migliori di quelle di Costantinopoli; benchè non così alte, perchè si abita per lo più al piano del terreno; ed in somma, per Levante, sono assai buone; ma sopra tutto i bazari non possono esser migliori, di buonissima fabbrica, grandi, in volta, eguali e con ordine assai buone di architettura; sono anche assai molto pieni di roba di ogni sorta, e molto ben disposti a luogo a luogo [per qualsivoglia mercanzia, con gran comodità di che ha da comperare e far negozii. (454)

توازن و زیبایی معماری ساختمان‌های پیرامون این میدان، آن را در قیاس با میدان ناوونای شهر رم برتر دانسته و برای نخستین بار با نگرشی فرادستانه به معماری و شهرسازی ایرانیان، آشکارا دیدگاه شیدا محور اختیار می‌کند:

[...] ولی می‌توان از دو محل اسم برد که به نظر من نه تنها نظیر آنها در قسطنطنیه نیست، بلکه با بهترین آثار مسیحیت برابر و حتی بدون تردید بر آنها مزیت دارند؛ یکی از این دو محل میدان شاه یا میدان اصلی شهر واقع در جلوی قصر سلطنتی است [...] دور تا دور این میدان را با نظم خاصی در معماری ساختمانهای مساوی و موزون فرا گرفته که سلسله آنها در هیچ نقطه قطع نشده است. درب‌های همه بزرگ و دکان‌ها هم سطح خیابان و پر امتعه هستند و بالای آنها ایوان‌ها و پنجره‌ها و هزاران تزینات مختلف منظره بسیار زیبایی به وجود آورده است. این حفظ تناسب در معماری باعث تجلی بیشتر زیبایی میدان می‌شود و با وجودی که عمارت‌های میدان ناوونا در رم بلندتر و غنی‌تر هستند اگر جرأت این را داشته باشم باید بگویم به دلیل ناهماهنگی‌شان و جزئیاتی دیگر میدان شاه را بر آن ترجیح می‌دهم^۱ (۳۷-۳۸).

دلا واله درختکاری میدان شاه را با عبارت «قشنگ‌ترین منظره عالم»^۲ توصیف کرده و در خصوص تناسب و تقارن عماراتی که در خیابان چهار باغ اصفهان تعبیه شده‌اند تأکید می‌کند

^۱ [...] ma vi son ben due cose, che al mio parere, a tutte quelle di Costantinopoli ed a qualsivoglia della cristianità, non solo possono paragonarsi, ma nel loro genere, senza dubbio portano vantaggio. Una di queste à il meidan o piazza maggiore, innanzi al palazzo reale, lunga circa a seicento novanta passi dei miei, e larga intorno a ducento trenta; e tutta attorno attorno di un medesimo ordine di architettura, eguale, giusto e non mai interrotto nè da strade, nè da altro, fatto a portici grandi e pieni sotto di botteghe con diverse mercanzie disposte per ordine a luogo a luogo; e sopra, con balconi e finestre, con mille ornamentini molto vaghi. La quale unione di architettura così grande comparisce tanto bene all'occhio, che, quantunque le case di piazza Navona siano fabbriche più alte e più ricche all'usanza nostra, nondimeno, per la discordanza loro e per altri particolari che dirò del meidan d'Ispahan, io ardisco di anteporlo alla stessa piazza Navona. (454)

^۲ La più bella vista del mondo (454)

که «زیباتر از آن نمی‌توان دید»^۱. سپس به تناوب و همسانی در درختکاری و گلکاری چهار باغ و به تشریح حوض‌های آن با اشکال گوناگون و بی‌قاعده پرداخته، منظره‌ای را که از جهش و ریزش آب حاصل می‌شود با عبارت «از آن زیباتر نمی‌توان دید»^۲ توصیف می‌کند. در پایان دلا واله چهار باغ را از خیابان پوپولو در شهر رم، پوجو رئاله در شهر ناپل و خیابان خارج از شهر جنوا و خیابان مونرآله در شهر پالمو با فاصله برتر دانسته است.^۳ در اینجا دلا واله آشکارا نگرش فرودستانه‌ای را که در زمینه معماری و شهرسازی برای ایرانیان قائل بود نقض کرده، چهار باغ را نیز در قیاس با خیابان‌های برجسته ایتالیا در جایگاه والاتر قرار داده و دیدگاه شیدا محور اختیار می‌کند.

فزون بر معماری و شهرسازی اصفهان دلا واله زیبایی‌هایی طبیعی حومه این شهر را نیز برشمرده و پس از تشریح ترکیب زمین‌های هموار و مسطح با تپه‌ها، این منظره را به قرار گرفتن تاس‌های بسیار بر تخته شطرنج تشبیه می‌کند و در پایان حومه اصفهان را «جالب‌ترین منظره برای دیدن» توصیف می‌کند^۴ (۴۸).

مجموع این عوامل دلا واله را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و سبب می‌گردد که این جهانگرد به کرات در ستایش این شهر سخن بگوید. وی در مکتوب سوم نیز سه صفت «بزرگ»، «زیبا» و «لطیف» را برای شهر اصفهان بکار می‌گیرد.^۵

علم، ادب و هنر

^۱ Molte e molte sono queste case, con facciate assai capricciose e così ben compartite, e così ben corrispondenti una col l'altra a coppia a coppia, secondo che stanno incontro, che non si può vedere cosa più graziosa. (455)

^۲ [...] ed in molte delle peschiere sorgono in alto schizzi di acqua; ed in altre, l'acqua, con certe pendenze, fa cascate bellissime, che non si può vedere cosa più vaga. (456)

^۳ Cedano pur con buona pace la strada del Popolo di Roma, quella di Poggio Reale di Napoli, quella fuori di Genova e quella di Monreale di Palermo, perchè questa d'Ispahan, senza passione, tutte le altre avanza. (457)

^۴ Il paese intorno a Ispahan è buono, fertile e di aria temperata; e la terra, alla vista, è la più capricciosa del mondo [...] e così quasi per tutto, che è la più fantastica cosa che possa vedersi. (462)

^۵ La città è grande, bella e deliziosa [...] (510)

دلا واله جایگاهی فرودستانه برای علما و فرهیختگان ایرانی در قیاس با همتای اروپایی ایشان قائل است و در مواردی این نگرش را آشکارا بیان می‌کند. در مکتوب اول این جهانگرد پس از اشاره به رواج علم ستاره‌شناسی در ایران بیان می‌کند که ایرانیان در دیگر علوم و ادبیات نیز دستی دارند؛ سپس علمای ایرانی را نسبت به دیگر مردم مشرق زمین برتر دانسته لیکن در قیاس با اروپاییان فروتر می‌داند: «درخصوص علوم دیگر هم اطلاعات خوبی دارند [...] با ادبیات وقت می‌گذرانند و در مقایسه با سایر شرقی‌ها بسیار فاضل هستند، اما باور ندارم که با فضایی اروپای ما سنجیدنی باشند»^۱ (ترجمه نگارنده).

دلا واله در مکتوب پنجم به بی‌اعتمادی‌اش به طبیبان ایران زمین اشاره می‌کند و با وجود آنکه دچار کسالت شدیدی شده مصمم است خود را به شهر اصفهان برساند؛ چرا که در اصفهان مردمانی از سرزمین وی هستند که از طب به شیوه‌ی غربی آگاهی داشته باشند: «نمی‌خواستم این خطر را بکنم و خود را به دست طبیبان این سرزمین بسپارم، طبیبانی که از نظر من نادان هستند [...]»^۲ (ترجمه نگارنده).

دلا واله پیشتر در اشاره به مرگ یکی از خدمه قدیمی همسرش نیز به این امر تأکید کرده بود که ناخوشی وی در سرزمین ایشان به مرگ نمی‌انجامید و کمبود طبیب حاذق و دارو را در ایران سبب این مرگ دانسته بود.^۳

اتخاذ نگرش هراس محور از سوی دلا واله تنها به دانش علما و طبیبان ایران زمین محدود نمی‌شود، این جهانگرد باوجود آنکه به اشراف اندک خود بر زبان فارسی اذعان دارد؛ فارسی را

^۱ Si diletano, come dico, di lettere; ed appresso degli altri Orientali, son dottissimi; ma nondimeno, coi dotti della nostra Europa non credo che possano paragonarsi. (473)

^۲ Non volendomi arrischiare a mettermi in mano de' medici del paese, al mio credere ignoranti; [...]. La quale anche meglio in Ispahan che altrove poteva avere, sì per l'aria, come per esservi genti de' nostri paesi, e particolarmente i religiosi, fra i quali sempre si trovava alcuno che s'intendeva qualche poco di cura al modo nostro; ed insomma per mille altre comodità, delle quali in Cazuin mi trovava affatto privo. (837)

^۳ [...] dopo una lunga infermità che ne' paesi nostri, con l'aiuto che qui manca di buoni medici e medicine, non sarebbe stata forse mortale, passò da questa a miglior vita il buon vecchio Abdulganni [...] (733)

عاری از فصاحت، زیبایی و بسیار فقیر توصیف کرده و اظهار می‌کند که این زبان شایسته‌ی تقلید نیست. دلا واله در ادامه زبان فارسی را ناخالص و ملغمه‌ای از زبان کردی، عربی، ترکی، تاتاری و هندی توصیف می‌کند. این جهانگرد درخصوص اشعار فارسی ضمن تأکید بر عدم شناخت نظم پارسی با ارجاع به اظهارات خود درخصوص این زبان و شباهتی که از نظر وی منطقی‌تر می‌بایست میان متون ادبی فارسی با دیگر متون ادبی مشرق زمین باشد، این اشعار را عاری از خلاقیت و زیبایی محتوا دانسته و آنها را روایاتی ساده یا همانند مطالبی بی‌ارزش در ادبیات ایتالیایی می‌داند. در ادامه دلا واله در مدح اشعار توسکانی بیان می‌کند که فزون بر این امر که به جایگاه اشعار لاتین و یونانی دست یافته‌اند در خلاقیت، دانش و سخنوری، اشعار دیگر زبان‌ها را نیز پشت سر گذاشته‌اند.^۱

نگرش فرودستانه و اظهار نظر بی‌پروای دلا واله درخصوص زبان و نظم فارسی با توجه به این امر که شخص وی بر ناآگاهی خویش در این دو عرصه اقرار دارد از برتری جایگاهی که این جهانگرد برای هنر سخنوری مردمان سرزمین خود قائل است پرده برمی‌دارد. و اما این نگرش فرودستانه دلا واله در مواجهه با هنرهای تجسمی، خصوصاً نقاشی ایرانیان، مشاهده می‌شود.

^۱ [...] da che me ne cavo [...], che la lingua persiana, almeno oggidi, è molto povera, e non copiosa, nè di quella eloquenza e bellezza che dicono alcuni [...]. Per quanto io posso accorgermi infin adesso, la lingua persiana che oggi si usa, non è nè antica, nè intera, nè pura; ma è una confusa mescolanza cagionata dalla diversità delle nazioni [...]. Le poesie ancora non le ho assaggiate: ma, che leggiadria vi può essere, se la lingua, come ho detto, non è abbondante; e le composizioni, se si assomigliano, come è verisimile, a tutte le altre che ho vedute degli Orientali, non hanno nè molta invenzione, nè bellezza di concetti più che tanto, e sono solamente semplici narrazioni o cantilene insipide, come quelle dei nostri musici [...]. Diasi pur della poesia la gloria alla lingua Toscana, che non solo ha ragguagliato la latina e la greca, che a tutte le altre senza dubbio vanno innanzi nelle invenzioni, nella dottrina e nell'eloquenza; ma le ha superate ancora, e supera oggidi tutte le lingue del mondo, con la copiosa varietà de' versi e con la dolcezza delle innumerabili, ed in innumerabili modi vagamente disposte desinenze. (585)

در مکتوب اول دلا واله با وجود آنکه زادگاه و منشأ هنر زرکوبی را ایران ذکر می‌کند، لیکن محصولات ایتالیایی این هنر را از محصولات ایرانی برتر می‌داند:

در این صفحات امروزه پارسی و عجمی را مترادفاً ذکر می‌کنند و سبک «آجامینا» که ما در ایتالیا برای طلاکوبی و نقره‌کوبی در روی فلزات به کار می‌بریم از نام عجم مشتق شده است. زادگاه این هنر باید ایران باشد و درحقیقت امروزه نظیر این کارها زیاد است، ولی در ایتالیا زیباتر هستند و طرح‌های متنوع‌تری دارند^۱ (۵۰).

درخصوص هنر نقاشی نیز دلا واله بارها هنرمندان و نقاشان ایرانی را در جایگاهی فروتر قرار می‌دهد. به عنوان مثال در مکتوب اول طراحی دیوارهای عمارت عالی قاپو را با صفت «ناشیانه» توصیف کرده و خالقان آن را فاقد ذوق هنری می‌داند:

این نقاشی‌ها با وجود رنگ‌های ظریف بسیار ناشیانه ترسیم شده و مانند این است که به دست اشخاص بی‌اطلاع از هنر به وجود آمده‌اند و به این ترتیب بیم دارم که مبادا شاه بعد از دیدن آثاری چند از نقاش من قصد نگه داشتن او را کند^۲ (۴۶).

در مکتوب چهارم در توصیف نقاشی عمارت شاه در شهر اشرف، دلا واله به تمسخر شباهت نقش شاه با وی را با شباهت میان خود و پدر تعمیدی‌اش مقایسه می‌کند. این جهانگرد در توضیح دیگر نقش‌ها با وجود ظرافت و شادابی رنگ‌ها آنها را «بی‌ارزش» می‌داند و تأکید می‌کند که استادان مهارت چندانی ندارند: «درحقیقت تمام این تصاویر با وجودی که دارای رنگ‌های فوق‌العاده ظریف و زنده‌ای بودند ارزش هنری نداشتند برای اینکه هنرمندان در اینجا چندان ماهر نیستند»^۳ (۲۶۶).

^۱ Di maniera che in queste parti, tanto è dir Parsi, quanto Agiamì: dal qual nome Agiamì deriva quel nostro italiano dei lavori alla agiamina, cioè d'incastar l'oro e l'argento nel ferro; i quali lavori, in questo paese devono aver avuto origine, come in effetto oggidì si usano molto, benchè in Italia si facciano più belli e con più disegno. (464)

^۲ Queste figure, benchè di colori assai fini, son però tutte di malissimo garbo, come fatte da ignoranti nel mestiere; il che mi fa sospettare che io perderò il mio pittore, se il re vedrà e conoscerà qualche opera delle sue. (461)

^۳ [...] mi mostrarono in un luogo dipinto il re in mezzo ad un coro di donzelle che suonavano e cantavano; ma tanto si assomigliava al re quella figura, quanto mi assomiglio io al mio

دلا واله از کاشان به عنوان مرکز تهیه‌ی منسوجات در ایران نام می‌برد و بیان می‌کند که محصولات نساجی ایرانی به خوبی محصولات ایشان (بویژه در رنگ) نیستند در ادامه به بی-کیفیتی بافت‌های مخملی و ابریشمی اشاره کرده و سبب آن را نابلدی دست‌اندرکاران این صنعت می‌داند.

هر فرد مسیحی که از ما باشد و به این هنر بپردازد و شیوه‌ی ما را بلد باشد اگر به اینجا بیاید بسیار تحسین می‌شود و خود شاه به او مقرری خواهد داد تا کار کند و این هنر را در کشورش آموزش دهد^۱ (ترجمه نگارنده).

و اما در موارد اندکی دلا واله هنرمندی ایرانیان را شایسته تقلید از سوی ایتالیایی‌ها می‌داند. تزئینات داخلی عمارت عالی قاپو یکی از این موارد است. این جهانگرد پس از تمجید از ظرافت طرح، گوناگونی و ترکیب رنگ‌ها به نقش و نگار سقف‌های عالی قاپو و گچ‌کاری آنها اشاره کرده و آن را درخور تقلید دانسته است:

کار چندان هنرمندانه نیست، چرا که طرح زیادی ندارند ولی پرکار و پرخرج است. سقف‌ها نیز مزین به طلا کاری و رنگ با طرح‌های خارق‌العاده در گچ‌کاری، فرورفتگی و برآمدگی‌هایی است که در قسمت‌های گوناگون در سطوح مختلف و متفاوت تقسیم شده‌اند و درحقیقت به اندازه‌ای سقف‌ها زیبا هستند که شایسته تقلید از سوی ما ایتالیایی‌ها است^۲ (۴۴).

compare Andrea Pulice. [...] ma infatti, tutte le loro figure, benchè di colori finissimi e molto vivi, non vagliano tuttavia niente, perchè non vi è punto di disegno, ed i maestri non sanno più che tanto. (675)

^۱ Ogni sorta di drappo vi si lavora, ma non bene come tra di noi, particolarmente delle tinte, perchè non adoperano quasi mai cremisino, per essercene qua pochissimo e molto caro. I velluti soprattutto ed i rasi tutti di seta sono cattivi, perchè non sanno fargli bene, e qualsivoglia cristiano dei nostri che fosse di quell'arte e sapesse fargli all'usanza nostra, venendo qua sarebbe molto stimato, e dal re medesimo avrebbe provvisione e trattenimento, acciocchè lavorasse ed insegnasse l'arte nel suo paese. (562)

^۲ Non è lavoro di grande artificio, perchè molto disegno non hanno, ma è ben di grandissima manifattura e spesa. Le volte poi sono pur tutte piene d'oro e di colori, ma con tanti capricci di strafiori, d'intagli, di rilievi e di scompartimenti in diversi piani differenti, che in vero son bellissime e degne d'imitarsi da noi stessi Italiani. (460)

این نگرش فرادستانه به هنروری ایرانیان در تشریح نورگیرهای عمارت عالی قاپو و بازی نوری که در گچکاری و منبت‌کاری آنها منعکس می‌گردد نیز تکرار می‌گردد:

بعضی پنجره‌ها نیز واقعاً شایسته تقلید از سوی ما هستند. [...] با یک میله ظریف آهنی گچ را به راحتی سوراخ کرده و گل و بوته و هزاران تزئینات دیگر به صورت منبت‌کاری در داخل آن حک می‌کنند و نور از طریق این نقوش به مقدار کافی وارد اطاق می‌شود، بعلاوه در بعضی تالارها سوراخ بزرگی دایره مانند یا به اشکال مختلف دیگر در جلوی پنجره‌ها تعبیه و شیشه‌های الوان جلوی آن نصب می‌کنند تا نور از ماورای آن به داخل بتابد و بالتیجه از ترکیب این روزنه‌ها و سفیدی گچ و تابش نور به داخل اطاق منظره حقیقتاً زیبایی به وجود می‌آید^۱ (۴۵).

دیگربودگی

دلا واله هنگام ورود به ایران در اولین فرصت پوشش خود را به شکل ایرانیان درآورده، حتی ریش خود را نیز که به مدت شانزده ماه حفظ کرده بود اصلاح می‌کند و سیبلی همانند آنچه میان مردان ایرانی رایج بود می‌گذارد؛ این نخستین گامی است که در راستای نزدیکی به جامعه ایرانی برمی‌دارد. همچنین همان‌طور که پیشتر اشاره کردیم این جهانگرد در جای جای سفرنامه از موضع شاه عباس در برابر عثمانی تقدیر کرده و حتی بارها آمادگی خود را برای همراهی ایرانیان در جنگ با ترک‌ها اعلام می‌دارد. لیکن نزد دلا واله فاصله میان «خود» تصویرگر و «دیگری» تصویرشده در امر باورهای دینی به شدت و حدت بروز می‌کند و «دیگربودگی» وی در این زمینه آشکارا خودنمایی می‌کند.

^۱ Non meno curiose mi paiono e degne di imitarsi anche da noi, certe finestre che si fan talvolta per le camere in alto; [...] intagliano perciò tutto il gesso a strafiori, che con un ferretto aguzzo facilmente si fa, lavorandovi con l'intaglio, vasi, fiori, compartimenti, e mille altre galanterie, per il vano de'quali strafiori intagliati vien lume a sufficienza. Di più, in alcuni luoghi vi tagliano anche de'vani grandi, o rotondi, o di altra forma, dove metton vetri di varii colori, per i quali pur si ha lume: e col vago di quegli'intagli traforati, fatti a proporzione, e col rimanente del gesso bianco che resta intero e tien la finestra come serrata, ancorchè abbastanza luminosa, fa una vista in vero assai bella. (460)

دلا واله کاتولیک سرسختی است و این امر سرتاسر سفرنامه با توجه به اظهارات صریح وی درخصوص میزان پایبندی‌اش به اعتقادات کاتولیک، به جای آوردن تکالیف مذهبی همراه با عبارات و اصطلاحاتی که برای شکرگزاری خداوند به کار می‌برد دیده می‌شود. تعصب کورکورانه و انعطاف ناپذیری این جهانگرد سبب اصلی عدم پذیرش بعد مذهبی «دیگری» بوده و تأکید بر حفظ این «دیگربودگی» در بسیاری از اظهار نظرهای تند و توهین‌آمیز وی به دیگر ادیان نمایان است. همان‌طور که پیشتر اشاره شد استاد شفا تمام مواردی را که بی‌احترامی به دین مبین اسلام تلقی می‌شوند در ترجمه‌ی خود حذف کرده است و البته در این جستار تنها برخی از موارد که «دیگربودگی» دلا واله را برجسته می‌سازند می‌آوریم.

دلا واله در مکتوب نخست از اصفهان در مورد نادر بودن امر اعطای تاج مخصوص قزلباش‌ها از سوی شاه عباس به افراد خارجی، به دون روبرتو شرلی^۱ انگلیسی به عنوان تنها فردی که به این افتخار نائل آمده اشاره کرده و کراهت خود را از دریافت چنین توجهی به دلیل تضاد با اعتقادات مذهبی‌اش بیان می‌کند. چنانچه در ذیل مشاهده می‌شود دلا واله صفت «دروغین» را به دین مبین اسلام نسبت داده و البته این امر بارها در سفرنامه تکرار شده است:

شنیدم دن روبرتو خود از شاه این کار را درخواست کرد، ولی من هرگز چنین درخواستی را از شاه ایران نخواهم کرد و حتی اگر به من پیشنهاد شود باعث تأسف من است؛ چرا که نمی‌فهمم چگونه یک مسیحی می‌تواند آن نشانه را بیوشد، نشانه‌ای که علاوه بر افتخار اصالت نظامی بخشی از خرافات فرقه‌ی دروغین آنها را نیز در بر دارد. در اینجا برای جبران آن به نظرم دن روبرتو باید یک صلیب مسیحی بر فرق سر قرار می‌داد. علاوه بر این به نظرم شایسته نیست که یک خارجی هم‌سطح ما، مشتاق داشتن نشانه‌ی افتخاری باشد که میان هزاران برده و سرباز ساده مشترک است. اما برای فردی که می‌خواهد در ایران زندگی کند، مثل شخص دون روبرتو، می‌تواند امری باشد که هر چند آرزویش را ندارد لیکن مفتخرش می‌سازد^۲ (ترجمه نگارنده).

^۱ Sir Robert Shirley (Sherley 1581-1628)

^۲ [...] ed ho inteso qui che don Roberto lo domandò: ma io a dir il vero, non solo non domanderei giammai tal cosa al re di Persia, ma mi dispiacerebbe sopra modo quando egli me

دلا واله در مکتوب سوم از شرایط خود در سفر ابراز رضایت می‌کند و تنها کاستی را نبود همسفری با کمالات از ملیت خویش می‌داند. در اینجا به این امر اشاره می‌کند که نه تنها همراهان ایتالیایی ندارد بلکه هیچ فرد اروپایی نیز در میان همراهانش نیست و تأکید می‌کند که تنها در صورتی که افرادی رمی و ناپلی باشند و ایشان را از پیش بشناسد آنها را با خود همراه خواهد کرد. ادامه می‌دهد که تمامی افرادی که در خدمت دارد آسیایی هستند و از این امر ابراز خشنودی می‌کند هر چند که ایشان را «بدوی‌تر»^۱ از مردمان خود می‌داند. در ادامه‌ی تشریح همراهانش ابراز می‌کند که تنها شترپانان مسلمان است به این دلیل که مسیحیان شترپانان نمی‌کنند: «فقط شترپان من مسلمان است، زیرا مسیحیان اینکار را نمی‌کنند و بقیه‌ی مستخدمین جزء خود را نیز از بین مسیحیان به تدریج انتخاب خواهیم کرد [...]»^۲ (۱۱۳).

آشکار است که مسأله مذهب برای دلا واله مهمترین عامل انتخاب همسفران و خدمتکاران است. حتی با وجود آنکه رفتار مردمان اروپا خاطرش را مکدر ساخته و صراحتاً اعلام می‌دارد که به خدمت گرفتن مردمان آسیایی را ترجیح می‌دهد لیکن شاخصه اصلی که با قاطعیت در این انتخاب لحاظ می‌کند مذهب است. در مکتوب چهارم نیز دلا واله بار دیگر به مسأله انتخاب خدمتکاران اشاره می‌کند و در اینجا آشکارا به اهمیت امر مذهب در استخدام افراد اقرار می‌کند و با عبارت «ما دیگران» خود را براساس معیار مذهبی از مسلمانان جدا می‌کند:

l'offerisse; perchè non so come un Cristiano possa lecitamente portar quell'insegna, che, insieme con l'onorevole della militare nobiltà, ha congiunto anche in sè non poco del superstizioso della falsa loro setta: onde, per rimediare a ciò, conforme io penso, don Roberto, intendo che in cristianità soleva portarvi in cima una croce. Ma oltre di questo, io non tengo che un Franco, nostro pari, debba ambire di portare un'insegna d'onore, che è comune a molte migliaia di schiavi e di soldati ordinari; però per chi avesse voglia di vivere in Persia, come forse deve avere il detto don Roberto, potrebbe passare per cosa, se non desiderabile, almeno onorata. (467)

^۱ Adesso me la fo solo con genti tutta di Asia, e mi vi trovo assai meglio, benchè siano più rozze delle nostre: almeno non m'inquietano, che è assai. (540)

^۲ Il camelliero solo ho maomettano, perchè non si trovan cristiani che faccian quello esercizio. Alcuni altri, e pur cristiani, per servigi più bassi, come di caricar some, [...] e cose simili avrò pure a suo tempo [...]. (541)

مسلمانان این کشورها زمانی که بخواهند بد خدمت نمی‌کنند، اما من زمانی که بتوانم مسیحیان را به کار گیرم، با اکراه با مسلمانان کار می‌کنم. خواه به خاطر مذهب خواه به خاطر اینکه ایشان چنانکه با همکیشان خود با دقت کار می‌کنند با ما دیگران کار نمی‌کنند یا چون در خدمتگزاری به ما محتاط هستند یا هر دلیل دیگری که خدا می‌داند^۱ (ترجمه نگارنده).

در اینجا دیگربودگی دلا واله با استفاده از عبارت «ما دیگران» و با توجه به معیار مذهبی به وضوح خودنمایی می‌کند. دلا واله در حالی به استخدام خدمتگزاران مسیحی اصرار می‌ورزد که در ادامه مطلب مذکور مسیحیان حاضر را با صفت کودن^۲ توصیف می‌کند و ذکر می‌کند که «آن دسته که شعوری دارند نیز از آن در راه ناصواب بهره می‌جویند»^۳ و خدمتگزاری آنها را عذاب‌آور می‌داند.

در صفحات پایانی مکتوب سوم دلا واله به ورود نماینده‌ی انگلیس، ادوارد کوناک، به ایران می‌پردازد و بحثی را که میان کاتولیک‌های -ساکن اصفهان مبنی بر لزوم یا عدم لزوم ملاقات و معاشرت با این نماینده برپا می‌شود تشریح می‌کند. گروهی از کاتولیک‌ها دیدار با کوناک را جایز نمی‌دانست زیرا که او را خارج از دین یا لااقل نماینده پادشاه و ملتی خارج از دین می‌پنداشت؛ همچنین این گروه با اشاره به عناد دیرینه میان انگلیسی‌ها و پرتغالی‌های کاتولیک مذهب بر لزوم حمایت از همکیشان خود تأکید می‌کرده است. دلا واله پس از بیان موضع خود در تمایل به برقراری ارتباط با نماینده انگلیس دو دلیل تأییدیه نهایی این موضع را در نشست کاتولیک‌ها این‌گونه بیان می‌کند: نخست اینکه همه عیسویان با وجود اختلافات داخلی می‌بایست در برابر شاه «کافر» ایران خود را یکپارچه نشان دهند. در اینجا دلا واله در راستای قانع کردن کاتولیک‌هایی که نظر به عدم لزوم ملاقات با نماینده انگلیس دارند از تجربه خود در

^۱ I maomettani di questi paesi non servono male quando vogliono: ma io li tengo mal volentieri, potendone aver cristiani, sì per la religione, sì anche perchè con noi altri non sono così diligenti come con quelli della lor seta; o che abbiano scrupolo di servirci, o che domine si sia. (678)

^۲ Barbagiannacci (678)

^۳ [...] o se hanno spirito, molti l'impiegano male. (678)

ترکیه و خصوصاً دربار قسطنطنیه مبنی بر اتحاد ملل اروپایی گوناگون، خواه کاتولیک و خواه ملحد، با وجود اختلافات داخلی سخن می‌گوید. دلیل دیگر برای تأکید به ملاقات با نماینده انگلیس احتمال هدایت این فرد به مسیر صواب از طریق گفتمان و برخورد مناسب و شایسته ذکر شده است. در ادامه دلا واله از افرادی نام می‌برد که تحت تأثیر سخنان و کردار کاتولیک‌ها ارشاد شده‌اند و در این میان به دون روبرتو شرلی انگلیسی اشاره می‌کند (۱۲۰-۱۱۶).

در فراز فوق «دیگربودگی» مذهبی دلا واله در اصرار وی بر نمایش ظاهری اتحاد میان شاخه‌های گوناگون مسیحیت در برابر مسلمانان به تصویر کشیده می‌شود. هنگامی که دلا واله در نشست کاتولیک‌ها از تجربه خویش در مورد عملکرد عیسویان در ترکیه سخن می‌گوید و ایشان را به همبستگی ظاهری در برابر شاه ایران ترغیب می‌کند صفت «کافر» را برای شاه عباس بکار می‌برد و البته اطلاق صفت «ملحد» به دیگر ملل اروپایی که کاتولیک نیستند به وضوح موضع انعطاف ناپذیر دلا واله را حتی در مقابل دیگر شاخه‌های مسیحیت نشان می‌دهد. پرواضح است که در نظر دلا واله تعریف هویت فردی و اجتماعی براساس شاخصه‌های مذهبی صورت می‌گیرد و مرز میان «خود» و «دیگری» با توجه به باورهای دینی تعیین می‌گردد.

در مکتوب پنجم دلا واله از اظهارات و برخورد مبالغه‌آمیز سفیر اسپانیا با درباریان ایرانی متحیر و خشمگین است. این جهانگرد خشم خود را از ملایمت سفیر با مقامات ایرانی که دلا واله «بیگانگان» می‌خواند آشکارا ابراز می‌دارد و به نادیده گرفتن مرزها و تعریف دیگربودگی مذهبی از سوی سفیر عارض است:

[...] این آقایان اسپانیولی‌ها که در ایتالیا و اروپا آن قدر به شهرت خود علاقه‌مند هستند و برای حفظ آن با مسیحیان و حتی اقوام خود می‌جنگند بهتر بود در آسیا نیز همین‌طور رفتار می‌کردند و به این بیگانگان هم چنگ و دندان خود را نشان می‌دادند [...] (۳۰۶).

در ادامه رفتار نامناسب و ناشایست سفیر اسپانیا از نظر دلا واله سطور گوناگونی را به خود اختصاص می‌دهد. دلا واله تقسیم‌بندی استهزاء آمیز فرهنگی‌ها را در صفوف متفاوت در میدان شهر قزوین در انتظار شاه توصیف می‌کند و بار دیگر بر این امر که مسیحیان، همانند

آنچه در دربار قسطنطنیه روی می‌دهد، می‌بایست نزد ایرانیان و مسلمانان که وی «کافر» و «خارج از مذهب» می‌خواند اختلافات خویش را پنهان کنند تأکید می‌کند و در نهایت به اولویت و اهمیت «اصول کلی» در قیاس با «اصول جزئی» اشاره می‌کند که بی‌گمان منظور وی حفظ مرزهای دیگربودگی مذهبی است.

صحنه‌ی خنده‌آور و تأثرانگیز حقیقی موقعی به وجود می‌آید که در میدان منتظر شاه هستیم. سفیر با همراهان خود در یک طرف می‌ایستند؛ روحانیون مسیحی که همگی مورد غضب او هستند و نمی‌خواهد با آنها در یک صف بایستد به اتفاق ما مردم ایتالیا و اتباع پاپ در طرف دیگر می‌ایستیم [...] البته این وضع که به یک عده دیوانه بیشتر شباهت داریم از نظر ایرانیان پنهان نمی‌ماند و آنها ما را تمسخر می‌کنند، در حالی که واقعاً در یک سرزمین غریب و متعلق به کافرها باید کار صورت دیگری به خود می‌گرفت؛ مثلاً در قسطنطنیه نه تنها کاتولیک‌ها بلکه تمام فرقه‌های دیگر عیسوی، گرچه در میان خود اختلافات عمیقی دارند، ولی در دربار عثمانی همیشه متظاهر به اتحاد هستند [...] و معتقدند اگر در میان خود اختلافات مذهبی یا غیرمذهبی دارند نباید در مقابل خارج از مذهب‌ها که در حقیقت دشمنان اصلی ما محسوب می‌شوند آنها را ظاهر سازند و اصول کلی را فدای اختلافات جزئی کنند (۳۰۸-۳۰۷).

در پایان دلا واله اذعان می‌دارد که وی در کشورهای غیر مسیحی حتی در مواجهه با رفتار ناپسند از سوی افراد مسیحی به جانسپاری ادامه می‌دهد، چرا که شاخصه باور دینی برای وی در اولویت محض قرار دارد:

اما باید بگویم که من همیشه به این وظیفه خود واقف بوده‌ام و در کشورهای غریب نه تنها برای اسپانیولیه‌ها و کاتولیک‌ها، بلکه برای تمام فرقه‌های دیگر مسیحی حتی اگر در لجاج و عناد کار را به منتهی درجه رسانیده باشند تا آخرین حد فداکاری می‌کنم و برای من همینقدر که یک نفر غسل تعمید انجام داده باشد کافی است تا برای او جانم را فدا کنم^۱ (۳۰۸).

مباحثی که به اختلاف دلا واله و سفیر اسپانیا اختصاص دارد با توجه به اشاره مستقیم به اختلاف میان مسیحیان در چاپ‌های^۱ کتاب سانسور شده‌اند. استاد شفا در ترجمه این سطور از نسخه خطی بهره جسته است و لازم به ذکر است که این صفحات در نسخه الکترونیکی برایتون نیز حذف شده‌اند.

نمونه دیگر از تعصب مذهبی دلا واله در در مکتوب پنجم دیده می‌شود. این جهانگرد از تمایل شاه به داشتن دستگاه چاپ با حروف فارسی و عربی در ایران و واگذاری مسؤلیت این امر به خلیفه کرملی‌ها سخن می‌گوید. در ادامه دلا واله از واگذاری این امر به روحانیون مسیحی ابراز خشنودی کرده چرا که آن را راهی برای گسترش کتب مسیحی در ایران و در نهایت رستگاری روح مردم می‌داند.

۳. نتیجه‌گیری

مکتب فرانسوی تصویرشناسی و به ویژه مطالعات پاژو ابزاری کارآمد و ارزشمند درخصوص واکاوی سفرنامه‌ها و تحلیل مفهوم هویت در این آثار ارائه می‌دهد. در این جستار سفرنامه پیترو دلا واله را با توجه به مراحل خوانش تصویر پاژو و با هدف ترسیم ابعاد هویتی سفرنامه‌نویس بررسی کردیم. تجزیه و تحلیل لغوی - ساختاری انجام شده حاکی از جایگاه به مراتب برتر ایرانیان در نظر دلا واله در قیاس با دیگر مردمان آسیا، به ویژه ترکان و جایگاه فروتر ایرانیان در قیاس با مردمان اروپایی و ایتالیایی‌ها است. دلا واله با اشاره به دشمنی دیرینه خود با ترکان عثمانی به سبب جفایی که بر مسیحیان روا می‌دارند، ویژگی رواداری دینی رایج در ایران دوره صفوی را عامل اساسی نگرش مبتنی بر دوستداری میان خود و ایرانیان می‌داند. چنانچه در این جستار دیده شد نگاه فرودستانه دلا واله به ایرانیان خصوصاً در عرصه‌های معماری و شهرسازی، علم، ادب و هنر خودنمایی می‌کند. این سفرنامه‌نویس تنها در زمینه‌هایی بسیار اندک ایرانیان را شایسته تقلید از سوی ایتالیایی‌ها می‌داند و در اغلب مواقع قاطعانه بر نگرش فرادستانه «دیگری» اروپایی - ایتالیایی خود تأکید دارد. در عرصه‌ی معماری و شهرسازی تنها در اصفهان است که دیدگاه فرادستانه دلا واله و تأکید وی بر نابلدی و بی‌توجهی ایرانیان و در کل مردمان مشرق زمین متحول می‌شود. مهارت، نظم و تقارن به کارگرفته شده در معماری میدان شاه و چهار باغ اصفهان دلا واله را به اقرار به برتری این دو مکان در قیاس با هم‌تایان ایتالیایی و می‌دارد و سبب می‌شود که این جهانگرد نگرشی مبتنی بر شیدایی اتخاذ کند. همچنین این

پژوهش «دیگربودگی» دلا واله را در زمینه باورهای دینی برجسته می‌کند. به عبارتی دیگر تحلیل لغوی - ساختاری این سفرنامه نگرش فرادستانه دلا واله را آشکار می‌کند و بررسی مجموع این دو سطح در زمینه گسترده‌تر اجتماعی، فرهنگی - مذهبی از سبب اصلی فاصله دلا واله با ایرانیان پرده برمی‌دارد. درحقیقت این پژوهش مقوله‌ی مذهب و اعتقادات دینی را به عنوان اساس مفهوم هویت این جهانگرد و مرز اصلی میان «خود» ایتالیایی دلا واله با «دیگری» ایرانی تعیین می‌کند.

References

- Alavizadeh, Farzaneh. "Iran and Iranian Image in Chardin's Travel Book with Respect to his Clichés and Stereotypes". *Literary Studies*, Ferdowsi University of Mashhad, vol. 47, no. 2 (2015): 147-170.
- Chen, Chia-Hwan. "Images of the Other, Images of the Self: Reciprocal Representation of the British and the Chines from the 1750s to the 1840s." Dissertation, University of Warwick, 2007.
- Della Valle, Pietro. *Pietro Della Valle's Travels in Persia*. Translated by Shoaeddin Shafa. Iran: Elmi Farhangi, 1969.
- Duffy, Brian. *Morality, Identity and Narrative in the Fiction of Richard Ford*. New York: Rodopi, 2008 .
- Foroughi, Hassan. "The Influence of the French Travelogues About Iran on the 18th Century Audience". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 7, no. 13 (2002): 51-78.
- Khanmohammadi, Fatemeh, and Elnaz Aali. "Nicolas Buovier's Own Look in the Itinerary". *Comparative Literature Studies*, vol. 8, no. 32 (2014): 97-111.
- Leerssen, Joep, and Manfred Beller. eds. *Imagology: The Cultural Construction and Literary Representation of National Characters: A Critical Survey*. New York: Rodopi, 2007.
- Masetti, Carla. "Città varie e costumi il fin prescisse": *La Persia di Pietro Della Valle (1617-1623)*. Milano: FrancoAngeli, 2017.
- (a) Moll, Nora. "L'Imagologia Interculturale Nell'Attuale Contesto Culturale." *Interpretare l'Immagine Letteraria dell'Alterità*.

- Prospettive Teoriche e Critiche Comparate*. Edited by Franca Sinopli and Nora Moll. Roma, Lithos (2018): 157-177.
- Moura, Jean-Marc. *L'Europe Littéraire et l'Ailleurs*. Paris, Presses Universitaires de France, 1998.
- Namvar Motlaq, Bahman. "An Introduction to Imagology Introducing a Literary and Artistic Criticism". *Comparative Literature Studies*, vol. 3, no. 12 (2009): 119-138.
- Pageaux, Daniel-Henrie. *La Littérature Générale et Compare*. Paris: Armand Colin, 1994.
- Rossi, Ettore. "Pietro Della Valle Orientalista Romano (1586-1652)." *Oriente Moderno*, no. 32 (1953): 49-64.
- . "Poesie Inedite in Persiano di Pietro Della Valle". *Rivista Degli Studi Orientali*, vol. 28 (1953b): 108-17.
- Salimikouchi, Ebrahim, and Samaneh Shafiee. "Imagological Study of West in Jalal Al-e Ahmad's". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 25, no. 2 (2020): 476-493.
- Simões, Maria João. "Literary Imagotypes: (De)configuration Processes in Literary Imagology." Sheena Caldwell. University of Coimbra, 2001: 24-25.
- Torabi, Donimik Carnox, and Monireh Akbarpouran. "Identity /Otherness Duality and Redefinition of the Epic Genre". *Critical Language and Literary Studies*, University of Shahid Beheshti, vol. 13, no. 17 (2017): 79-99.
- https://archive.org/details/bub_gb_Rf_QVsjgjoC/page/n915/mode/2up. "La Persia". Brighton: 1843. 426-870.